

نوشته و پژوهش : سلطان مسعود « محب »

استاد رشته زبان و ادبیات دری پوهنتون خصوصی مولانا

## نماد عرفانی اسطوره یی رستم در دیوان شمس

### چکیده

آن چه از لابلای مطالعه آثار عرفانی مولانا (مثنوی معنوی و دیوان شمس) برمی آید، به وضاحت ثابت می شود که مولانا در این آثار گران ارزش در پهلوی پرداختن به مفاهیم عرفانی به سایر موضوعات زندگی انسانی نیز توجهی جدی نشان داده است و خواسته است تمامی ابعاد ناشناخته و شناخته زندگی انسانی را مورد باز کاوی قرار دهد.

یکی از مسایل مهمی را که خداوند گار بلخ، هم در مثنوی معنوی و هم در غزلیات و زینش مورد عنایت قرار داده است همانا پرداختن به حماسه و مفاهیم حماسی است. مولانا این عارف سترگ با استفاده از نام های اشخاص اسطوره ای و حماسی ملت اش عمداً خواسته است تا در پهلوی جنبه های حماسی و قهرمانانه و پهلوانانه ای این شخصیت ها از ابعاد عرفانی و شخصیت های درونی آنان نیز با انسان زمان امروزی حرفهای داشته باشد و از این نگاه انسان سازی و انسان منشی را به تبلیغ بگیرد.

اینکه چرا مولانا خواسته است شخصیت چنین پهلوانانی را مایه ی سرود و سخنش قرار دهد تا اندازه واضح مینماید؛ زیرا او به خوبی می داند که انسان ها در هر جامعه و متعلق به هر ملتی که باشند، قهرمانان شان را می ستایند و از خوانش عملکردها و قهرمانی ها و پهلوانی های چنین شخصیت های حظ میبرند. از سوی دیگر مولانا میخواهد با استفاده از جایگاه این چنین شخصیت هادر اندیشه سیال خودش ثابت سازد که انسان بودن و کامل بودن تنها به پهلوانی و داشتن تن تهمتن و قامت بلند و سبیل کلفت نیست بلکه انسان زمانی کامل خواهد بود که انسانیت را در درون خودش پروراند و ارزش های معنویت انسانی را در ضمیرش به پرورش بگیرد.

شخصیت های حماسی مولانا تنها از دسته پهلوانان و جنگاوران نیست بل اینگونه شخصیت ها در پهلوی آنکه یلان میدان های نبرد و اهل نیزه و شمشیر اند، از سوی هم قهرمانان دیانت و عدالت نیز هستند. اشخاصی همچون رستم، زال، سهراب، کیخسرو، کاووس و... از دسته اول هستند یعنی گردان لشکر شکن و شخصیت های دیگر همچون حمزه سیدالشهدا، حضرت عمر فاروق (رض) و حضرت علی (ع) قهرمانان نبرد و جهاد میدان عدالت و تقوی و انسان مداری هستند.

در این مقاله به بررسی نقش حماسوی - عرفانی رستم در غزلیات شمس پرداخته شده است.

## مقدمه

با آنکه در دید کلی، موضوعات حماسی و عرفانی با هم تفاوت‌های آشکاری دارند اما با دید موشگافانه خواهیم دید که این دو نوع ادبی باهم سازگاری‌ها و همسانی‌های نیز دارند.

از آنجا که متن‌های حماسی و عرفانی هر دو از تخیل بلند، توان هنری و خلاقیت اندیشه‌سازان شان برخوردارند و با آنکه این متن‌ها به اندیشه و تفکر گوناگون وابستگی دارند اما به هر حال زیباشناسانه خالقان ذوقمند شان نیز هستند. همسانی‌های متون حماسی و عرفانی در مسیر ادبیات خاصاً در زمینه‌های اسطوره‌ای، نمادسازی‌ها و تصویر آفرینی‌ها توانسته‌اند پیام‌های مختلف و متنوعی را تبارزدهند.

اگر از یکسو، حماسه سرای بزرگی همچون فردوسی، برای آزادی میهنش، پهلوانان و گردان شاهنامه اش را به میدان میفرستد، درسوی دیگر مولانای عارف آرزو می‌کند که این پهلوانان گردنکش، ضمیرشانرا از گرد هوی و هوس پاک سازند و جان پاک شانرا از دست شیطان و ابلیس نفسان برهاند. اگر از یکسو قهرمانان فردوسی با پشت سر گذاشتن هفتخوان جنگ در راه رسیدن به آرزوهای مادی شان تلاش دارند درسوی دیگر پهلوانان غزلیات اسطوره‌ای - حماسی مولانا با گذشتن از هفت شهر عشق، در جهاد با نفس برای ساختار انسانیت انسانی شان و به کمال رسانیدن این مقوله به جهاد می‌پردازند؛ زیرا «اگر حماسه و عرفان قابل مقایسه باشد که هست، میتوان هفتخوان را بر هفت وادی (طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فنا) که عرفا در سیر و سلوک خویش باید پشت سر بگذارند، تطبیق نمود.» (یا حقی، ۱۳۷۵: ص ۴۵)

بنابراین شاعران عارفی چون مولوی که عناصر اسطوره را مایه خلق مضامین عرفانی قرار میدهند، با استفاده از شخصیتها، موجودات و عناصر اسطوره‌ای و حماسی، از زبان همه سخن میگویند. «از وجوه تشابه دیگر میان حماسه و عرفان، بهره‌گیری مشترک از نمادهای مهم و اساسی همچون سیمرغ، عنقا، هما و سایر موجودات و شخصیت‌های نمادین دیگر است» (قبادی ۱۳۸۱: ص ۶)

از همین جاست که مولانا در غزلیات شمس، برای بیان هر چه بهتر مضامین و مفاهیم عرفانی، از عناصر اسطوره و حماسه استفاده کرده است؛ تا جاییکه پژوهشگران ادبیات عرفانی، غزلیات شمس را نمونه بارز و ارزشمند

حماسه عرفانی دانسته اند. منوچهر مرتضوی معتقد است که «شمس نامه مولانا در حقیقت، بزرگترین حماسه عرفانی در تمام تاریخ شعر و ادب پارسی است» (مرتضوی، ۱۳۷۲: ص ۳۴)

شمیسا نیز «مثنوی مولوی و غزلیات شمس را نمونه‌های حماسه عرفانی میداند» (شمیسا، ۱۳۷۰: ص ۱۳۲) با آنکه مولانا شاید نخستین سخنوری نباشد که با خلق مضامین حماسی به زبان اندیشه عرفانی به سرایش سرود و سخن پرداخته است اما در شعرهیچیک از شاعران عارف قبل از مولانا، معجونی چنین دل انگیز از حماسه و عرفان و آن هم به این سطح بلند به نظر نمیرسد. «مولوی اولین کسی نیست که به شخصیت های اسطوره ای صبغه عرفانی بخشیده باشد بلکه شاعران و عارفان قبل از او همچون سهروردی و سنایی نیز در این زمینه قلم زده اند؛ حتی به باور برخی، «انسان های اسطوره ای و کهن، نخستین عارفان گیتی بوده اند» (آتونی، ۱۳۸۹: ص ۲)

### جایگاه حماسی رستم در محتوای غزلیات عارفانه مولانا

کلیدی ترین و مهمترین و مرکزیتین قهرمان حماسه عرفانی مولانا همانا رستم، قهرمان آرزوها و امیال ملت بزرگ ماست که در هیچ میدانی تن به شکست نداده است و در راه آزادی سرزمین و ملتش از هیچ نوع جانفشانی دریغ نورزیده است.

به اساس تحقیقی که در غزلیات مولانا انجام داده ام متوجه شده ام که مولانا چهل ونه بار نام رستم را در کلیات شمس تکرار کرده است، البته به صورت های مختلف و توجیهای گوناگون. او زمانی خودش را به رستم مانند می کند:

صیقل هر آینه ام، رستم هر میمنه ام

قوت هر گرسنه ام، انجم هر انجمنم (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۳۹)

گاه نیز با رستم سر رقابت و میداننداری دارد:

نفس ماده کیست تا ما تیغ خود بر وی زنیم

زخم بر رستم زنیم و زخم از رستم خوریم (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۹۵)

مولانا در اندیشه های عارفانه اش، رستم را نماد قهرمان مبارزه با نفس پلید معرفی می کند و میگوید:

تو رستم دل و جانی و سرور مردان

اگر به نفس لئیمت غذا توانی کرد (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۵۴)

دربیت زیر، رستم به عارفی منتهی و رسیده به وصال که به نهایت راه رسیده است و روحش را به کمال رسانیده و از ظاهر انسانی اش به سوی کمالات معنوی سفر کرده است تشبیه شده است:

من رستمم و روحم طوفان قوم نوحم

سرمست آن صبحم تو فتنه را مشوران (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۲۱۳)

دربیت زیر رستم اسطوره ای عرفانی ترسیم شده که تنها از او برمیآید تا از مسیر دشوار خواهش های دل و نفس عبور کرده و به سرمزل مقصود برسد:

بادیه ای هایلست راه دل و کی رسد

جز که دل پردلی رستم مردانه ای (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۲۴۳)

به نظر مولانا، رستم نماد انسان کامل است. هرچند پهلوانی است بی بدیل اما نمی تواند لحظه بدون شور و شوق زندگی داشته باشد:

ذوق است کاندن نیک و بد در دست و پا قوت دهد

کاین ذوق زور رستممان جفت تن مسکین کند

با ذوق مسکین رستمی بی ذوق رستم پرغمی

گر ذوق نبود یار جان جان را چه باتمکین کند (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۷۹)

به نظر مولانا اگر عنایات الهی دستگیر مان نباشد حتی رستم نیز هیچگونه امتیازی از میدان های جنگ به دست نخواهد آورد. درداستان رستم و سهراب شاهنامه آنگاهی که رستم در روز اول جنگ بر سهراب ظفر نمی یابد با تن رنجور به دامنه کوهی می برآید و از خداوند التماس می کند تا عنایتش را شامل حال او کند و او را در میدان نبرد ذلیل نسازد. او به نظر مولانا میداند که پیروزی در گرو اراده حق تعالی است:

چون بوی عنایت تو باشد

زالان همه رستم جهادند

چون از بر تو مدد نباشد

گر حمزه و رستمند بادند (مولوی، ۱۳۶۳:ص ۵۴)

نصرت رستمان تویی فتح و ظفر رسان تویی

هست اثر حمایتت گر زره است و گر فرس (مولوی، ۱۳۶۳:ص ۱۱۶)

رستم به قول مولانا صاحب دل است. وی دل را به رستم دستان تشبیه می کند که سخت تشبیه بدیع است و از تشبیهات بدیع ساخته ذهن و اندیشه مولانا. مولانا این چنین رستمی را فاتح هفت خوان میداند؛ زیرا او که اهل دل است میرود تا خطاهای باطل را از ضمیر جانش به دور بیاندازد:

گفت که دل آن ماست رستم دستان ماست

سوی خیال خطا بهر غزا میرود (مولوی، ۱۳۶۳:ص ۱۱۴)

در جای دیگر مولانا، رستم را نماد دفع کننده وسوسه های شیطانی نفس می شمارد و میخواید با اینکار سرسختی و وسوسه های نفسانی را به رخ بندگان خدا بکشاند و بگوید که مردانگی رستمانه بکار است تا بر دیو نفس چیره شد:

نفس ماده کیست تا ما تیغ خود بر وی زنیم

زخم بر رستم زنیم و زخم از رستم خوریم (مولوی، ۱۳۶۳:ص ۲۶۰)

در بیت زیر نیز جان آدمی را به رستم تشبیه کرده است که تقریباً مفهوم بیت قبلی را میرساند:

پنهان مکن ای رستم پنهان تو را جستم

احوال تو دانستم تو عشوه مخوان ای جان (مولوی، ۱۳۶۳:ص ۱۶۵)

گرچه رستم در اندیشه مولانا سخت مورد ستایش و آفرین واقع شده است اما در برخی موارد، مولانا خواسته است قدرت ظاهری رستم را به مسخره بگیرد و این پهلوان میدان را در مقابل عارفان و عاشقان حق به پیشیزی

شمارد. آری چنین است و مولانا که خود عارفی است راستین، عارفان حق را به درستی شناخته است. آیا می شود رستم را با عارفان الهی سنجید؟ آیا میشود همه قدرت و عظمت قهرمانانه رستم دستان را دمی از زندگانی پرشور و عارفانه حسین ابن علی (ع) برابر دانست؟ حسینی که در مقابلش لشکرانبوهی از نیزه داران و شمشیرداران یزیدی ایستاده اند، حسینی که فرزندانش را به دست خود به سوی مرگ میفرستد و شاهد پاره پاره شدن عزیزانش هست، حسینی که لبانش از درد تشنگی ترک برداشته اند و صدای العطش فرزندان نازنینش از خیمه ها بلند است، حسینی که وقتی طفل شش ماهه اش را به جای آب باتیر سه شعله جواب داده اند و او در مقابل فقط از خدایش خواسته است تا آن قربانی کوچک را از خاندان پیامبرش قبول کند، حسینی که میداند تا لحظاتی بعد خودش نیز کشته خواهد شد و زنان و دخترانش به اسارت خواهند رفت؟ اما همچون کوهی استوار برای رسیدن به معشوق شور دارد و آتش شوق دیدار حضرت دوست از دیدگان نافذش برق می زند درحالی که رستم اگر به میدان میشتابد لشکر بزرگی در حمایت خودش دارد و میداند که نه تشنه خواهد ماند و نه حریم شخصی اش به غارت خواهد رفت:

رستم که باشد در جهان در پیش صف عاشقان

شبدیز میراند خوش هر روز در دریای خون (مولوی، ۱۳۶۳:ص ۱۸۷)

مولانا در بیت زیر نیز همانند بیت بالا از ضعف و ناتوانی رستم در طی طریق عشق و سیر و سلوک، که مایه هزاران رنج است، سخن میگوید:

عشق چو خون خواره شود رستم بیچاره شود

کوه احد پاره شود آه چه جای دل من (مولوی، ۱۳۶۳:ص ۱۸۹)

مولانا از رخش رستم نیز به مثابه نمادی برای خلق اندیشه های عرفانی اش سود جسته است چنانچه سایر شاعران ادبیات ما از رخش برای توصیف اسپ ممدوح در مقام اغراق استفاده نموده اند:

با رستم زال تا نگویی

از رخش و ز تازیانه ی ما (مولوی، ۱۳۶۳:ص ۶۳)

در بیت زیر تشبیه مضمهر وجود دارد که در آن، «رخش» به جسم وجود مجازی انسان تشبیه شده است و «رستمزاده» نماد سالکی حقیقی و دارای اراده‌های قوی است که باید به رام کردن وجود و نفس خود همت گمارد:

گر شوی تو رام خود رامت شود جمله جهان

گر تو رستم زاده ای این رخشت آخر رام کو (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۲۱۸)

### امتزاج اسطوره های ملی و آیینی

مولانا رستم راکه نماد پهلوانی و میدان داری در میدان نبرد مادی است با حضرت علی (ع) که شهسوار میدان جهاد بانفس و میدان دار میدان معنویت، تقوا و عدالت است تلفیق می کند و این امر یکی از شاخصه های سبکی حماسه عرفانی مولاناست:

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۶۳)

مولانا از شخصیت اسطوره ای رستم بارها در غزلیاتش همچون شخصیتی تلفیق یافته ی اسطوره ای ملی - مذهبی تصویر برداری کرده است. آوردن رستم در کنار حمزه در این بیت شاهد مدعاست:

چرخ معلق چه بود کهنه ترین خیمه او

رستم و حمزه که بود کشته و افکنده او (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۲۲۳)

در بیت زیر نیز رستم با حمزه تلفیقی از انسان آرمانی را در میدان جنگ با نفس به نمایش گذاشته است:

ای حمزه آهنگی وی رستم هر جنگی

گر تیغ و سپر خواهی نک تیغ و سپر باری (مولوی، ۱۳۶۳: ص ۲۳۴)

«انسان آرمانی و کامل در عرفان و حماسه دارای ویژگیهای آرمانی انسان در متون عرفانی و حماسی است»

(رزمجو، ۱۳۶۸: ص ۲۳).

## نتیجه

مولانا با اساطیر و شخصیت‌ها و موجودات اساطیری اغلب با احترام برخورد کرده و بارها از این عناصر برای آفریدن مضامین عرفانی سود جسته است. همانگونه که در حین بررسی ابیات بارها اشاره شد، انسان کامل و آرمانی مولانا معجونی از شخصیت‌های اسطوره‌ای و عرفانی است که گاه اسطوره ملی هستند و زمانی اسطوره مذهبی و آیینی و مولانا به هر صورت ممکن از این شخصیت‌ها و قهرمانان برای بیان اندیشه‌های بلند عارفانه‌اش به کرات سود جسته است.

## منابع

۱. رزمجو، حسین. (۱۳۶۸) انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی. تهران: نشر امیرکبیر.
۲. مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۲) فردوسی و شاهنامه. تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
۳. قبادی، حسین علی. (۱۳۸۱) «حماسه عرفانی یکی از انواع ادبی در ادبیات فارسی». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۱.
۴. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۶۳) کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ده جلد. تهران: نشر امیرکبیر.
۵. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر. تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی.